



شهید قاسم سلیمانی

شهید سیدمحسن نصرالله

شهید ابوبکر مهدی‌نس

شهید مصطفی چمران

شهید اوردو اردو آنیلی

شهید حسن شاطری

شهید حسن طهرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید مصن نفی‌زاده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمحمدباقر حکیم

شهید عداد مغنیه

شهید ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم معتمدزاده

ناهِید کاکوئی‌نژاد، همسر شهید جواد امیراسماعیلی و اصالتاً اهل بهرام‌جرد کرمان هستم. شهید امیراسماعیلی متولد بیست شهریور ۱۳۴۳ بود. با هم دختر خاله و پسر خاله بودیم. وقتی به پیاده‌روی کرپلا رفته بودیم، پیشتر با هم آشنا شدیم و همان‌جا از من خواستگاری کرد. بعد از بازگشت هم که ازدواجمان صورت گرفت. دو بار با هم برای پیاده‌روی کرپلا رفتیم. عاشق مداحی و فرزند ی نداریم. شهید مداح بود و خیلی دوست داشت شهید شود و راه دایی‌مان، شهید منصور کاکویی، را ادامه بدهد. شهید امیراسماعیلی در کرمان مداحی می‌کرد، ولی شغلش آزاد بود. یعنی با موتوروی که داشت، اسنپ کار می‌کرد.

نداشت ولی کمک می‌کرد

از همان کودکی پسر خوب و مهربانی بود. زمانی که من همسر او شدم، فهمیدم که اهل کمک به مردم است، یعنی به کسانی که دستشان تنگ بود، از نظر مالی کمک می‌کرد. با اینکه خودش مال زیادی نداشت، ولی به همان اندازه‌ای که داشت کمک می‌کرد. رفتارش خیلی خوب بود و با همه مردم می‌جوشید و با مهربانی با آنها رفتار می‌کرد. اهل ورزش بود. با دوستانش والیبال



چندی پیش «تام باراک» فرستاده ویژه آمریکا در امور سوریه و لبنان و سفیر این کشور در ترکیه، طی مصاحبه‌ای مدعی شد: عنوان «خاورمیانه» وجود نداشته و این منطقه تنها متشکل از قیابیل و روستاها بوده و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها در سال ۱۹۱۶ باعث ایجاد«دولت- ملت‌ها» در آن شدند.

ایسن جمله و لحن یه کارگیری تام باراک برای مردم به تعبیر رهبر انقلاب اسلامی «غرب آسیا» بسیار ناراحت‌کننده و سنگین و دارای بار حقارت‌آمیزی هست که متأسفانه موضع تقابلی در حد یک پاسخ شرافتمندانه غیر مندرانه هم نسبت به آن در میان سیاستمداران منطقه دیده نشد.

محرک‌های اختلاف برانگیز

در واقع مشکل از آنجایی پدید می‌آید که این گروه‌ها و یا ملت‌ها با تهدید ماهیتی و فیزیکی حیات بخشی با تمامیت وجودی خود مواجه می‌شوند و عموماً این تهدیدها را یا از جانب گروه‌های همسایه و همجوار و یا حتی از جانب گروه‌های در خویشت تنیده احساس می‌کنند که پس از عبور از منازعات و مناقشات اولیه، جنگهای مختلف بروز و به وجود می‌آید.

موضوع مغفول مانده عامدانه در صحبت‌های تام باراک، «محرک‌های شکل‌گیری ایسن اختلافات و منازعات و جنگ‌ها هست که هیچ‌گاه منشأ ارادی برخاسته از تعلقات درونی قومیت‌ها و گروه‌ها نداشته و همواره -حداقل از سیدل سال قبل- این اتفاق و محرک از -سوی جریان‌ها و قدرت‌های غربی به وجود آمده که مثال‌های بی‌شماری از این موضوع وجود دارد. بکنه کتبه جالبی که در این خصوص می‌توان به آن اشاره کرد- آن است که همواره این قدرت‌ها تلاش دارند تا به هر نحو ممکن بین این گروه‌ها و ملت‌ها علاوهبر حدود و مرز قومیتی و ملتی، مرزهای جغرافیایی و خاکی را نیز تغییر دهند تا تسلط بر آنها با هزینه کمتر و سهل و آسان صورت بگیرد. رجوع کنیم به تعداد کشورهایی که بعد از جنگ جهانی اول و دوم به وجود آمدند و هر کدام از این کشورها در سازمان به اصطلاح ملل، دارای حق رای واحد برای موضوعات عمومی هستند که به طور مثال کشورهایی که به اندازه جغرافیا و جمعیت یک شهرستان ایران وسعت و اندازه ندارند به همان میزان دارای یک حق رای هستند؛ حال! اینکه این‌رای‌ها کجا، چگونه با هدایت چه کشور‌های و با چه ویژگی‌های کاربرد دارند را باید در ساختار موسوم به «جامعه‌بین‌الملل» و یا نظام به اصطلاح بین‌الملل و پروتکل‌های اجرایی این سازمان جست‌وجو کرد.

تفکرات واگرایانه

غرب و به ویژه انگلیس و در ادامه تفکر استعماری و استبدادی آنها، بعدها آمریکا و رژیم صهیونیستی از زمان سلطه خود بر منطقه کوشیدند تا اساس اتخاذ تصمیم‌گیره‌های حاکمیتی -حول محورهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی- و.. را در کل منطقه تحت تأثیر تفکر واگرایانه قرار دهند و البته جمهوری اسلامی ایران ثابت کرده‌است که در نقطه مقابل این جریان و تفکر و قدرت سلطه، همواره به منطقه نگاه همگرایانه دارد؛ اما متأسفانه برخی دولت‌ها گویا هنوز در همان زمان نفوذ و قدرت‌نمایی «مستر همفر» قرار دارند و بنای سازگاری با خود و منطقه را نمی‌خواهند داشته باشند و بازی در زمین طراحی شده جهان مبتنی بر استبداد را دوست دارند. برای درک آنچه امروز در منطقه تحت عنوان نگاه همگرایانه و واگرایانه مطرح می‌شود؛ شاید بازخوانی علل و اقدامات و تلاش‌های «مستر همفر» -برفردت- با نظام بین‌الملل» به صورت تدریجی و کم قطعیتی ... حفظ کند که برای رسیدن به این نقطه، آزمون و خطاهای زیادی داشته است.

جنگ ترکیبی و مستعمره‌سازی

«جنگ ترکیبی» و واژه مرکب نام آشنایی تازه‌ای در «ادبیات جنگ‌های مدرن» است که حدود و مرزی برای آن مشخص نیست و شکل و شمایلی را هم به دلایل متعددی که مجال پرداختن به آن در این جا نیست نمی‌توان به طور قطعی تصور شد؛ اما از منافعیم بر آمده و نمونه‌های به کار گرفته شده از آن می‌توان چنین فهمید که در نهایت یک قدرت سلطه‌جو می‌خواهد با هر حربه ممکن به اهداف سلطه جویانه خود در زمینه تسلط بر دیگری دست یابد.



شهید محمد مشکوةالممالک

شهیدا راویان فتح پرشکوهی هستند که تا روی زمین خاکی بودند، عمری دلشان را در پی‌اش راهی کرده و خود نیز به دنبال آن رفته‌اند. همان فتحی که تاریخ با افتخار بر آن گواهی می‌دهد، چیزی که اسسمش شهادت و رسمش جاودانگی‌ست. شهید جواد امیراسماعیلی از تبار همان راویان فتح خون است که عشق و ایمانش به شهادت او را به این وادی رساند و نامش را به زیبایی تمام بر پیشانی بلند تاریخ شهادت حک کرد و جاودانه‌اش ساخت.

سیدمحمد مشکوةالممالک

گفت‌وگو با همسر شهید جواد امیراسماعیلی، شهید حادثه تروریستی کرمان

عشق شهادت

شهادت می‌آورد

داشت که در حال حاضر پیش پدر و مادرش هست، نانچیکو هم کار می‌کرد.

از مصادیق مهربانی‌اش ایسن بود که وقتی در خیابان کسنی را می‌دید که وضع خوبی ندارد، هر کمکی که می‌توانست به او می‌کرد. من خودم آشپز هستم و در تهیه غذا کار می‌کنم. شهید نیز آنجا پیک موتوری بود و کار می‌کرد. غذای خودش را می‌برد و به مردم می‌داد. می‌گفت خودمان می‌توانیم گرسنه بمانیم، ولی فلاتی چیزی ندارد و نمی‌تواند در خیابان گرسنگی را تحمل کند.

عقایدی عمیق داشت

حضرت آقا را خیلی دوست داشت و خیلی

در مورد ایشان حرف می‌زد. بعد از جنگ غزه وقتی اوضاع کودکان و مردم آنجا را از تلویزیون می‌دید، گریه می‌کرد و می‌گفت دوست دارم به کمک آنها بروم. این بچه‌ها چه گناهی کردند که این گونه کشته می‌شوند؟! خیلی برایشان غصه می‌خورد. اهل هیئت و مسجد بود. به مسجد دوازده امام که نزدیک خانه‌شان در باغ قدرت غربی بود، می‌رفت. به مسئله حجاب خیلی اهمیت می‌داد و وقتی مویی از ما بیرون بود، هشدار می‌داد و می‌گفت: «ما خانواده شهید هستیم». به نماز و روزه‌هایش نیز خیلی مقید بود. زیارت عاشورا می‌خواند و دعای معراج را از حفظ بود. دعای معراج می‌گرفت و بین

صفحه ۷

چهارشنبه ۳۰ مهر ۱۴۰۴

۲۹ ربیع‌الثانی ۱۴۴۷ - شماره ۲۳۹۸۵



شهید ابراهیم زکرائی

شهید عداد مغنیه

شهید ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم معتمدزاده

خاموش کرده. بعد هم که پیگیر شدیم و همه‌چیز را فهمیدیم، وقتی گفت مسجد بمب گذاشته‌اند، قلبم کلا ریخت. گفتم دیگر جواد نیست.

صبح که می‌خواست بروم، چیزی در مورد اینکه می‌خواهد به پیاده‌روی حاج قاسم بروم، نگفت. شب که از سر کار آمده بودم، خواست که برایش آش درست کنم. آش خیلی دوست داشت. بعد از خوردن آش، جانماری و مهری را که دامادشان از کرپلا برایش آورده بود و از دیوار حرم امام علی(ع) بود، برداشت و به من داد و گفت من چیزی ندارم و دستم خالی‌ست. مرا ببخش. با حرف او گریه کردم. ادامه داد که اگر من رقمم و اتفاقی برایم افتاد، مرا ببخش. چیزی نمی‌گفت و همیشه حرف‌هایش را فرومی‌خورد. مدام گریه می‌کرد. خصوصاً وقتی جلوی تلویزیون می‌نستست و ظلم‌هایی را که به اهالی غزه می‌کردند، می‌دید، خیلی ناراحت می‌شد.

قرار بود به مسافرت مشهد برویم، اما قسمت نشد و دو بار به سفر کرپلا رفتیم. آن‌قدر دلنگش هستم که امسال وقتی می‌خواستم بدون او پیاده‌روی کرپلا بروم، نتوانستم. چون مدام جلوی چشمم بود و یادم می‌افتاد که با هم می‌رفتیم. نوحه‌خوانی‌اش در حرم ابوالفضل(ع) برایم مرور می‌شد. هنوز نوحه‌اش را در گوش‌ام دارم. در پیاده‌روی‌ها یک بلند بزرگی همراهش داشت که متعلق به دایی بود. می‌گفت نذر کرده‌ام در تمام پیاده‌روی‌های کرپلا که می‌روم، این بلند را همراهم ببرم. مداحی را خیلی دوست داشت و عاشق نوحه بود. تنها انتظاری که از مردم دارم این است که به حجاب‌شان اهمیت بدهند و نمازشان را سر موقع بخوانند، تا حق شهیدا پایمال نشود. قبل از اینکه همسر شهید شود، دایی‌ام شهید فداق مقدس بود و من تأثیر خانواده شهید بودن را در خودم می‌دیدم و حالا هم خیلی دوست دارم مثل همسر شهید شوم.



پیا‌ده‌روی حاج قاسم هست. ساعت سه و پنج دقیقه که کشد دیگر هرچه زنگ زدم، گوشی‌اش خاموش بود. به بیمارستان‌ها رفتم. همه‌جا را گشتم. اما او را پیدا نمی‌کردیم. دامادهایش به پزشکی قانونی رفته و او را شناسایی کرده بودند.

حلال‌کن

همان موقع که با او صحبت کردم، بعد از قطع کردن گوشی متوجه همه‌چیز شدم. وقتی گفت در مسجد بمب گذاشته‌اند و من در پیاده‌روی هستم، و بعد هم دیگر گوشی را جواب نداد، فهمیدم که شهید شده است. اما خانواده‌اش برای آرام کردن من می‌گفتند که جواد گوشی را از دست شما

مردم پخش می‌کرد و از خواص این دعا برایشان می‌گفت و تأکید می‌کرد که حاجت‌های زیادی از این دعا گرفته است.

دوست داشت شهید شود

وقتی جنگ غزه را در تلویزیون می‌دید می‌گفت دوست دارم راه دایی را ادامه بدهم. می‌خواهم شهید شوم. می‌خواهم بروم و از این مردم بی‌گناه دفاع کنم. حتی همان روزی هم که شهید شد می‌خواست برای پر کردن فرم اهدای اعضای (بدن پس از مرگ) برود، ولی قسمت نشد که برود و شهید شد.

آن روز ساعت سه بود که من از سر کار زنگ زدم که دنبالم بایاید. اما گفت که به مسجد رفته و در



شهید یوسف کلاهدوز

شهید حسن ارقاب پرست

شهید صیاد شیرازی

نمونه شد که حالا باید مسئولیت‌های سنگین را یکی پس از دیگری می‌پذیرفت.

بزرگانی چون شهید موسی نامجو، شهید یوسف کلاهدوز و شهید حسن اقرارپرست -که را که امروز آنها را بزرگ مردان نامدار می‌شناسیم- در گستره ارتباطی و حلقه دوستی خود درآورد و جمع خویان همه جمع شد. دوره‌های بلوغ و تکامل و رزم نظامی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت. چتر باز شد. تکواری کرد. دوره مقدماتی پیاده راهی کرد و در دیار غربت(آمریکا) به رغم تفاوت فرهنگ و زبان و رفتار، آیتجان خوش درخشید که مورد توجه قرار گرفت. به دانشکده فرماندهی و ستاد راه یافت و درست در زمانی که فلوتوب به هیچ وجه فروش را نمی‌کرد و آن را به اندیشه خود هم راه نمی‌داد، همرا با سرگشت حسعلی فروزان، سرتیپ محمدرضا رحیمی، سرتیپ عبدالله نجفی، سرلشکر محمد سلیمی، سرلشکر موسی نامجو، سرلشکر شهید یوسف کلاهدوز و سرلشکر شهید حسن اقرارپرست در کوران داغ نظاهرات‌های انقلابی مردم به افتلنگه موقت حضرت امام(ره) در مدرسه علوی تهران فرا خوانده شد و ۲۳ بهمن در کنار سرلشکر قری قرائی قرار تا بیهوش خالی از شیرمردان نباشد.

همراه با سیدعلی خامنه‌ای

در راه‌اندازی بسیج و پهنشاند گروه‌های ۲۲ نفره، تأسیس اداره عقیدتی سیاسی و پایه‌گذاری دفتر مشاورت حضرت امام(ره)، در ارتش تحت نظارت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای(مدظله العالی) ایفای نقش جدی و مبتکرانه بسزایی داشت.

به دانشجو‌های دانشکده افسری در حالی که ساختار سازمانی تازه‌شان از جریان‌های انقلاب دچار موضوعات خاص و اجتناب‌ناپذیر بود، تعلیمات جنگ‌های پارتیزانی و زندگی در شرایط سخت را آموخت تا فرآیند آموزش حفظ و دچار اختلال نباشد.

پایه‌گذاری ستاد جنگ‌های نامنظم نقش تأثیرگذار بر عهده گرفت. به دستور امام جمعه تهران و نماینده امام در شورای عالی دفاع، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای(مدظله العالی) در دهم مهر به خرمشهر رفت و در سازماندهی نیروهای مردمی و دانشجو‌یان دانشکده افسری که آنها را برای چنین زوری تعلیم داده بود؛ بسطیار مؤثر واقع شد تا دفاع ۲۴ روزه مردم خرمشهر به عنوان افتخاری بزرگ ثبت شود.

دل به دل شهید سید مجتبی‌هاشمی داد تا اینکه باهم باشند همدل و همراه برای دفاع از خرمشهری که بنا بود یک روزه به دست رژیم بعث اشغال شود؛ اما وقتی بعد از چند هفته پی‌های‌های دیوار نوشتند «جنا لبیقی» غیرت در رگ‌های او و همرزمانش جوشید و «اسماعیل زارعیان» از یادگان از خیز برداشت و محکم کام بر زمین کوبید و با اشک‌های که بر گونه‌هایش می‌چکید، در مقابل «جنا لبیقی» یعنی‌های رازی دیوار چنین نگاشت «ما برمی‌گردیم».

روز سوم خرداد ۱۳۶۱ آنگاه که جمعی در مقابل مسجد جامع خرمشهر غریب‌شادی سسر می‌دادند او (اسماعیل زارعیان) دوساره در یادگان از همراه با ستوان «فهر» قدم می‌زدند و اشک شوق می‌ریختند و یاد همرزمانشان را که تا لحظه آخر این یادگان را ترک نکردند و تا آخرین نفس جنگیدند را مرور می‌کردند. آنها

یك شهر، يك مرد يك جنگ!



مر حوم سرهنگ شریف‌النسب

جیره ترس خمیر می‌کرد. مهابادی که نام اعتصاب گلولی تأمین نیاز مردم را مثل طناب دار می‌فشرد و مهاباد و سخت، دلهره آور و به‌طور فوق‌العاده باور نکردنی و غیر مهابادی که در تنور پر از هیزم اختلاف مذهب شعله کشیده بود. مهابادی که یک پادگان داشت و یک تیپ ارتش و حالا یک مرد می‌خواست تا با طنین صدا و رد گام‌های کرمانشاه، کرسند، گیلان غرب، ایلام و.. همه در فتنه می‌سوختند و مردانی را می‌خواست با ایمانی از تراز ایمان خمینی کبیر به خدا- که در دل این آتش بر آرد بجوشند و بخروشند و بر تنور این آتش میهن سوز آمده مسخیر تا سایه شوم نفاق و فتنه را از جان بی‌دفاع این شهرها و روستاها بزدایند.

مهاباد و مهاباد و مهاباد...

مهاباد یکی از این شهرها بود که اگر نبود «سیدمحمدعلی شریف‌النسب» شاید که نه! قطعاً تا هیچ‌گاه نمی‌شد- آن را به امنیت و آرامش رسانده- چرا مردم می‌شنید آن را می‌دید. صفاقت کلام و جسارت زبان داشت تا از دل پنهانگستر حوادث و بحران‌ها عبور کند.

آن را به نام «جنگ ترکیبی» می‌شناسیم.

مهاباد در محاصره مهاباد رنجور و تن زخمی! مهاباد پر درد و تشنه به مرهم. مهاباد مردم بی‌دفاعی که انعکاس دلهره آور صدای گلوله و تیراندازی برایشان شب و روز نداشت. مهابادی که چشم هر کودکی را به ماه تابنده خود داشت تا در مدرسه‌اش باز شود. مهابادی که جاده‌هایش عبور را تمنا می‌کرد تا گذری و رهگذری به آرامی از آن عبور کند. مهابادی که نان را باید در کیسه اضطراب و مهر ماهی که حوادث به آوج و گوران خود رسیده

مهر ماه مهاباد

مهر ماه است. مهر ماهی که سال ۱۳۶۰ داغ‌ترین روزهای خود را در غرب کشور به لحاظ تحولات اجتماعی و نظامی پشت سر می‌گذاشت. مهر ماهی که صیاد شیرازی در دل حوادث به دنبال عزت و شسوکت و اتحاد و اتفاق قومیت‌ها و مردم ایران بودند. (مصطفی چمران، خرداد همان سال شهید شد)

مهر ماهی که حوادث به آوج و گوران خود رسیده